

نوجوانی

خود آگاهی ، حساسیت ، زودرنجی از مشخصات بارز این سنین است .

در این سالها توجه نوجوانان بسوی خود کشانده میشود و او باصطلاح ، خودآگاه میگردد . در اغلب موارد هنر و نقیصه را از آنچه که واقعا " هست بزرگتر تصور میکند و از آن نگران و مضطرب میگردد . برای مثال بزرگ بودن دماغ ، گوش یا کوتاه بودن قد و غیره و در حال کوچکترین نقیصه در بدن نوجوان بسهولت او را بوحشت می اندازد چون فکر می کند که او شخصی غیر طبیعی است و با سایرین فرق دارد . نوجوان در برابرتنقاد بسیار حساس و زودرنج است بنابراین باید رعایت حال او را کرد . گاهی احساس می کند که شخص بزرگی است و می خواهد همانند یک فرد بزرگسال با او رفتار شود . و لحظهای بعد خود را کودک حس می کند و توقع حمایت دارد و سرانجام از این بی ثباتی احساسات در خود مشوش میشود .

بعضی از رنجشها و کدورتهاست که غالبا در این مرحله از بلوغ بین پدر و پسر و یا مادر و دختر بوجود می آید امر طبیعی است ، چون نوجوان احساس می کند که حالا نوبت اوست که شخص بزرگی باشد و برای خود در معاشرت ، در ازدواج و در کارهای دیگر تصمیم گیری کند و یا عبارت دیگر والدین را از سند ریاست و قدرت خلع نماید !

پدر و مادر در برخورد اول منظور نوجوان را حس نمی کنند و از آن خیلی راضی نیستند . در حالیکه نوجوان در ضمیر خود حس می کند که این طرز رفتار با والدین بهیچوجه درست نیست و باید از تجربیات آنها استفاده کند .



خود تقلید می‌کند و این سبک با روش نسل قبلی که متعلق به والدینش بوده است مغایرت دارد.

نوجوان دوست دارد کاملا شبیه دوستانش باشد و از طرف آنها مورد قبول واقع شود.

نوجوان ها در آستانه کسب استقلال روحی مواظب و گوش بزنگ صفات والدین خود هستند تا آنجا که اگر نوجوانی والدین خود را مردمی راستگو و درست کردار بباید خود را موظف به پیروی از آنها می‌کند ولی اگر از آنها دورویی ملاحظه کند از زیربار وظایف اخلاقی نسبت بآنها شانه خالی می‌کند و نیز از این فرصت استفاده می‌کند و آنها را مورد سرزنش قرار می‌دهد. نکته‌ای که نوجوانان بیشتر مورد انتقاد و بدگویی قرار می‌دهند آن است که والدینشان بقدر کافی آنها را آزاد نمی‌گذارند. البته طبیعی است که نوجوانی ادعای حقوق متناسب با سن خود بکند و به والدین یادآوری کند که او بزرگتر شده است و دیگر بچه نیست. ولی والدین مجبور نیستند هر ادعائی را بدون چون و چرا بپذیرند.

این نکته را هم باید متذکر شد که خود نوجوان نیز در عین حال که دوست دارد بزرگ شود از بزرگ شدن هم می‌ترسد. او چندان از ظرفیت و استعداد خود مطمئن نیست و نمیداند آنچنان شخص دانا، مدبر، واقع بین فهمیدم‌های که خود آرزو دارد خواهد شد یا نه؟

ولی او هرگز تردید و شک خود را از این بابت حتی به والدینش هم اعتراف نمی‌کند. بجای آنکه توجه کند که این خود او است که از آزادی بیشتر می‌ترسد با خشم باین نتیجه میرسد که والدینش او را محکم نگاه داشته‌اند و از آزادی او جلوگیری می‌کنند!

از دیگر مسائل مهم نوجوان آن است که بدانند در آینده چه می‌خواهد بشود و چه می‌خواهد بکند و چه روشی را در زندگی باید داشته باشد. این همان حالتی است که روانشناسان آنرا "بحران شناسائی" نامیده‌اند.

یک نوجوان برای اینکه بداند کیست و در آینده چه می‌خواهد بشود باید از نظر روحی و احساسات از والدین خود جدا و مستقل گردد البته بنیان و اساس طرز تفکر و احساسات را از والدین خود اخذ میکند و بعبارت دیگر نوجوان پدر و مادر را از هر جهت بمنزله مدل و الگویی برای ساختن خود قرار می‌دهد. و نتیجه نهائی این استقلال تحت تاثیر سه عامل خواهد بود: اول شدت وابستگی به والدین، دوم قدرت عصیان، و سوم نوع جامعه‌ای که نوجوان در آن زندگی می‌کند و توقعات و انتظاراتی که جامعه از او دارد.

زمانی که نوجوان در حال جدا شدن و استقلال روحی از والدین می‌باشد معمولا برای جبران تنهایی با دوستان هم سن خود روابط صمیمانه و نزدیکی برقرار می‌سازد و غالبا این دوستان هم جنس او هستند.

این دوستی‌ها برای نوجوان در فاصله بین وابستگی به والدین و کسب شخصیت مستقل به منزله حامی و پشتیبان محسوب می‌شود.

نوجوانان از آرزوها و خواسته‌های خود با یک دیگر صحبت می‌کنند و چون این خواسته‌ها بهم شبیه است طرفین غرق لذت و نشاط اطمینان بخشی میشوند که تا حدی از احساس تنهایی آنها می‌گاهد و بین آنها الفت و تعلق خاطر بیشتری ایجاد می‌نماید.

نوجوان در سبک زندگی هم از هم‌کلاسی‌های

بسیاری از کودکان و نوجوانان بر والدین خود کاملاً تسلط و فرمانروائی دارند و این کاری اشتباه است .

اولین و مهمترین نکته در مورد راهنمایی نوجوانان آن است که آنها با وجودیکه با راهنمایی های والدین ظاهراً مخالفند معذالک خواهان و نیازمند آن هستند و مایلند در خانواده مقرراتی وضع و اجراء گردد ولی غرور آنها اجازه نمی دهد که این احتیاج را علناً اعتراف نمایند .

البته این بدان معنی نیست که پدر و مادر دیکتاتور و غیر قابل تحمل باشند .

والدین باید در گفتگو و محاورات دوجانبه خود آنها را بچشم اشخاص بزرگ نگاه کنند . اگر جر و بحث بدرازا کشید پدر و مادر نباید با طفل آنچنان آزادمشانه رفتار نمایند که برای او این سوء تفاهم حاصل شود که ممکن است مطالب ودلائل او نیز مانند عقاید و گفتار پدر و مادرش درست باشد والدین باید روی تجارب خود حساب کنند و در پایان بحث و گفتگو با اعتماد و اطمینان کامل نظر و عقیده خود را بنوجوان بگویند و در هر صورت پدر و مادر باید باصراحت و قاطعیت با فرزند خود صحبت کنند .

ممکن است این سؤال پیش بیا ید که اگر نوجوان علناً از قبول دستورات آنها خودداری کرده باید کرد؟

اگر رابطه والدین و فرزند تا حدودی خوب و حسنه باشد نوجوان در سالهای اول و حتی بعد از آن از اجرای دستورات آنها امتناع نخواهد کرد .

در سالهای بعد والدین حتی ممکن است بطفل اجازه دهند که گاهگاهی کارهایی برخلاف نظر آنها انجام دهد و البته این بدان معنی نیست

نوجوان در سالهای نخستین بعد از بلوغ مستعد محبت های شورانگیز است . ولی باید تاکید کنیم که نوجوان با همان سهولت که عاشق میشود آنرا فراموش می کند .

زیرا پس از مدتی متوجه میشود که او و همراز طرف محبت وی واقعا " باهم تفاهم و توافق ندارند . در اغلب اوقات علت این است که یکی یا هر دوی آنها بتدریج و باگذشت زمان فرق کرده اند لیکن در اغلب اوقات ظاهر داستان بدین قرار است که ابتدا هر کدام در وجود دیگری کمال مطلوب و ایده آل خود را می بیند ولی پس از چندی متوجه میشود که تصورات او باطل و غیر حقیقی بوده است .

عدم راهنمایی نوجوانان در این زمینه ها و غافل بودن پدر و مادر از اهمیت این موضوع همیشه کار را مشکل می کند . پدر و مادر چه افرادی که معقول و منطقی باشند و چه نباشند نوجوان بهرحال عصیان خواهد کرد .

در نیم قرن اخیر بعلت انتشار تئوری های مختلف تربیتی پدران و مادران با هر قدم و کوشش توام با حسن نیت که در این زمینه برمی دارند همیشه این فکر آزار دهنده در آنها بوجود می آید که مبادا این کار مضر و نادرست باشد .

این طرز تفکر بسیار بد است زیرا در اغلب موارد اگر پدر و مادر کاری را که انجام می دهند با اطمینان و اعتماد کامل باشد ولو اینکه ظاهراً نادرست هم باشد بمراتب بهتر از وقتی است که کار درستی را با شک و تردید توام با عذرخواهی بعدی انجام دهند .

نکته دیگری که امروزه وظیفه والدین را در راهنمایی نوجوانان مشکل میسازد آن است که



این کاملاً " طبیعی است که نوجوانان در درون خود دانسته و یاندانسته نسبت به بزرگسالان گاهی آنهم بطور مختصر احساس کینه و عداوت نمایند ولی اگر جلوی این عداوت و کینه را بطور ملایم و مؤدب بگیرند و برخورد های متقابل توأم با احترام و استدلال باشند نتایج دلخواه بدست خواهد آمد .

در ضمن نوجوان باید خود را موظف بداند که بخانواده خود از هر حیث چه از لحاظ انجام کارهای خانه و چه از حیث مادی کمک کند چون این امر بنوجوانان احساس بزرگی ، تشریک مساعی ، خوشبختی و دستگیری از والدین می بخشد .

که والدین نسبت بصحت عقاید ونظرات خود اعتماد واطمینان ندارند .

رفتار پدر ومادر باید طوری باشد که در عمل نشان دهد نوجوان برای احترامی که باید برای والدینش قائل باشد و به اعتبار تجربه و آگاهی بیشتر آنان دستورات آنها را اطاعت کند نه بخاطر اینکه مراقب او هستند وبزور او را وادار به اطاعت مینمایند .

هرپدر و مادری بعد از بحث و تبادل نظر با یکدیگر باید روش مناسبی را که با آن روش می توانند موفق شوند بیابند و اجرا کنند والگو گرفتن از دیگران کار درستی نیست . علاوه براین یک روش مشابه برای همه پدران و مادران وجود ندارد چون زمانه عوض میشود و آداب و سنن و باورها در یک ناحیه باناحیه دیگر تفاوت دارد و از همه مهمتر پختگی وقابلیت اعتماد نوجوانان نیز با یکدیگر متفاوت است .

ولی آنچه که در تربیت یک نوجوان جنبه کلی دارد این است که از آنها چه در تنهایی و چه

در اجتماع متوقع باشیم که نسبت بمردم ونسبت بوالدین ، دوستان فامیلی معلمین وسایر مردمی که خدمتگذار آنها هستند احترام بگذارند .

